

رساله دربارهٔ سه شیاد

موسی، مسیح، محمد

نسخهٔ پل هانری تیری، بارون دولباخ

ترجمهٔ حمید محوی

پاریس، 14 نوامبر 2017

نشر گاهنامهٔ هنر و مبارزه. نسخهٔ pdf

بهاء : 3 یورو

فهرست :

چگونگی خرید این کتاب

پیشگفتار مترجم

بخش 1 : درباره خدا

بخش 2 : دلایلی که انسانها را به خیالپردازی درباره موجودی ناپیدا واداشته که او را معمولاً خدا می نامند.

بخش 3 : مفهوم واژه دین : چگونه به چه علتی این همه ادیان مختلف در جهان گسترش یافت

بخش 4 : حقایق محسوس و آشکار

بخش 5 : درباره روح

بخش 6 : ارواحی به نام شیاطین

نظریات پیرامون کتاب رساله درباره سه شیاد

مقاله نهم از جلد اول دومین بخش درباره خاطرات ادبی چاپ لاهه، انتشارات هانری دو سوزه **Henri de sauzet** 1716

چگونگی خرید این کتاب :

چگونگی خرید این کتاب : ابتدا باید بگویم که مقدمه کتاب به شکل عادی و رایگان در برخی سایتهای پشتیبان نیز به رایگان منتشر می شود. در حال حاضر کتاب رساله درباره سه شیاد فقط در فرمت pdf موجود است. علاقمندان برای پرداخت بهای این کتاب الزاماً باید در پی پل PayPal حساب داشته باشند و اگر ندارند می توانند در «پی پل» حساب باز کنند که خیلی ساده، رایگان و ابزار مناسبی برای خرید در اینترنت است. پس از پرداخت بهای کتاب (3 یورو) در PayPal کتاب در فرمت pdf به آدرس ایمیل شما یعنی همان آدرسی که در PayPal به ثبت رسیده ارسال خواهد شد. ایمیل نشر گاهنامه هنر و مبارزه در PayPal به شرح زیر است :

Fabrice57m@gmail.com

تا کنون همه فعالیت‌های گاهنامه هنر و مبارزه، ترجمه مقاله و کتاب... بی هیچ پشتیبانی مالی و وابستگی به گروه و یا مؤسسه خاصی به شکل رایگان انجام می گرفت و تنها به انتخاب و کوشش دائمی نویسنده و مترجم آن بستگی داشت.

متأسفانه کشف قوانین و محدودیت های کپی رایت در رابطه با نوشته جات فارسی در مقطع انتشار ترجمه کتاب میشل اونفره «رساله خداناباوری» در مارس 2016، به دلیل درخواست حق ناشر از سوی انتشارات گراسه انتشار ترجمه این کتاب ممکن نشد، و نه تنها ترجمه این کتاب در آرشیو من باقی ماند بلکه برای جلوگیری از ضایعات احتمالی و مجازات‌های سنگین (...) مجبور شدم ترجمه هائی که در اینترنت منتشر شده بود و به شکل رایگان در دسترس عموم کاربران قرار داشت را نیز به همکاری دوستانی که آنها را منتشر کرده بودند حذف کنم. این روند حذف ترجمه هائی که غیر قانونی تلقی می شود همچنان ادامه دارد زیرا متأسفانه برخی کتابها همچنان در دسترس باقی مانده. پیش از این طی مقاله ای زیر عنوان «تأملاتی در باب مالکیت خصوصی بر والاگرائی و گسترش تروریسم. کپی رایت جبهه مشترک نظام سرمایه داری جهانی و رژیم دین سالار...» تا جائی که یافته هایم اجازه می داد به شکل مقدماتی به بررسی این موضوع پرداخته ام و در اینجا از تکرار مطالب خود داری می کنم.

با آگاهی به وضعیت جدید برای انتشار کتاب در اشکال آزاد و خارج از انتشارات رسمی، یعنی در فرمت پی دی اف در اینترنت، به دو دلیل حتماً برای انتشار ترجمه کتابهائی که از دیدگاه حقوقی مانعی وجود ندارد مثل کتاب حاضر «رساله درباره سه شیاد، موسی، مسیح، محمد» را به شکل رایگان منتشر نخواهم کرد (البته طرح فروش کتاب به شکلی که کمی دورتر در اینجا مطرح خواهم کرد بستگی به همکاری خوانندگان احتمالی و کاربران خواهد داشت). دلیل اول این است که ما برای خرید حقوق ناشران کتابهای ترجمه شده به بودجه نیازمندیم. دلیل دوم مربوط است به یک تصمیم سیاسی اجتماعی فرهنگی، یعنی تلاش برای خروج از نظام یا رژیم مبتنی بر فرهنگ شهادت و قربانی طلب یا شهادت پرور در بطن فرهنگ عمومی و حاکم در جامعه ایران (داخل و خارج). نویسنده ها و مترجمانی که خارج از محافل قدرتهای سیاسی و اقتصادی واقع شده اند و بیشترین بار مبارزه علیه دروغ رسانه های امپریالیستی را تحمل می کنند، نباید

قربانی و شهید بشوند. با آگاهی به امر که خواهی نخواهی و در اشکال سیستمیک این نویسنده ها و مترجمان و خیلی های دیگر شهید و قربانی خواهند شد، تردیدی نیست، ولی تلاش بر این است که چنین امری که از جمله خاص فرهنگ حاکم بر ایران است متحقق نشود.

متأسفانه ما ایرانیان به دلیل وضعیت خاص کشورمان (و نه تنها ما ایرانی ها بلکه اغلب کشورهای جهان سومی) حتی وقتی که در جوامع غربی زندگی می کنیم و تا حدودی خودمان را از ماتریکس دیکتاتوری اسلامی و شرایط جهانی سومی (سرمایه داری وابسته و دستگاه حاکم و روبناهایی که الزاماً با تحمیل اختناق باید چنین مناسبات تولیدی را توجیه کنند) به دور می پنداریم در صورتی که بخواهیم خارج از سیطره قدرتها و محافل وابسته به قدرت بزبان فارسی بنویسیم، از حقوق و امکانات برابر با بومیان غربی برخوردار نیستیم. برای مثال، آمریکائی ها و اروپائی ها (...) در جایگاه ناشر مستقل، یعنی نویسنده هائی که فقط نوشته های خودشان را منتشر می کنند به راحتی می توانند کارهایشان را در آمازون بفروش بگذارند، ولی ایرانی ها در حال حاضر باید ابتدا با میانجیگرهائی مثل «نشر آسان» و همکار آمریکائی شان گفتگو کنند و برای یک کتاب 150 صفحه ای بیش از 1200 دلار بپردازند، به این معنا که مترجم برای کتاب «رساله خدانا باوری» (300 صفحه استاندارد بفارسی) علاوه بر کار بی مزدی که انجام می دهد با حساب پرداخت حقوق ناشر فرانسوی دست کم باید بیش از 2000 یورو بودجه اختصاص دهد. با آگاهی به این امر که به یمن اختناق ایدئولوژیک رژیم اسلامی و سرمایه داری وابسته در ایران سرنوشت فعالیتهای فرهنگی کشورمان نیز باید به دست آمریکائی ها بیافند. گویا که خود جمهوری اسلامی ایران نیز پا به پای پنتاگونیزه ها کتابهای مورد علاقه شان را در آمازون منتشر می کنند (...) و تاریخ معاصر نشان داده است که ایالات متحده همکار خوبی برای فعالیتهای فرهنگی هنری ما و نه حتی برای اروپائی ها نیز نبوده است. برای مثال بررسی های اود دو کروس Aude de Kerros نشان می دهد که چگونه سازمان سیا به نفع جنگ سرد، فعالیت های هنری در اروپا را منحرف کرد (...) الکساندر سولژنیستین نیز وقتی از دیوار آهنی عبور کرد و در واقع از شرق به غرب رانده شد، گویا خیلی زود دریافت که باید به صف نویسندگان و هنرمندان خریداری شده توسط سازمان سیا بپیوندد، و پی برد که آزادی در غرب ادعای پوچی بیش نیست. بی گمان شاید برخی چنین مشکلاتی را برای انتشار کتاب از آن خودشان ندانند، و با بالا انداختن شانه بگویند «این مشکل شماست و نه ما» و یا ممکن است بگویند که این مشکل فقط به شخص شما مربوط می شود، چونکه خیلی های دیگر کتابهایشان را منتشر می کنند و مشکلی هم ندارند. اینگونه دلیل و برهانها برای من پایان فیلم «خوب، بد، زشت» را تداعی می کند: کلینت ایستوود می گوید: «در دنیا دو دسته آدم وجود دارد، آنانی که هفت تیرشان فشنگ دارد و آنانی که هفت تیرشان فشنگ ندارد...»

در دنیائی که ما در آن زندگی می کنیم زیر بنا و روبنا وجود دارد، روبناها باید زیر بنا را توجیه کنند و به ساخت و ساز آن تداوم ببخشند. موضوع کتاب، خواندن و نوشتن کتاب، ترجمه، و در ادامه این موضوعات آموزش، کار، خلاقیت و تولید به همه مربوط می شود، مگر اینکه از مقلدان آیت الله خامنه ای باشیم و یا مثل بورژواهای فرانسوی و آمریکائی ... این مورد را در اشکال خصوصی و نخبه گرا تنزل دهیم. که البته

این طرز تلقی «محسنات» و مضرات خاص خودش را نیز دارد، که درک آن به سادگی امکان پذیر نخواهد بود. ولی محسنات نخبه گرایی و ویتربنهای طبقه حاکم با بهره هوشی بالا هرچه باشد با اهداف علم و هنر اصیل که فاعل و مخاطب آن بی هیچ تفکیکی همه انسانها هستند از زمین تا آسمان با یکدیگر فاصله دارد.

آنانی که فکر می کنند که مخاطب چنین مشکلی نیستند، باید بدانند که در اشتباه به سر می برند. مگر اینکه بخواهند از تمدن استعفا بدهند. برای اطلاع چنین افرادی که امیدواریم تعدادش اندک باشد، باید یادآوری کنیم که جامعه ای که بخواهد از دیدگاه فرهنگی بالنده و در چشم اندازهای امیدوار کننده تحول یابد همواره از یکسو نیازمند به ذخیره فرهنگی ست (به این معنا که ذخیره فرهنگی سکوی پرواز تحولات آینده است) و از سوی دیگر به دستگاه آموزشی، رسانه ای و تولیدی نیازمند است تا احتمالاً با تشویق آموزش، کار و خلاقیت به ذخیره فرهنگی بیافزاید و باز هم احتمالاً موجبات پیشرفت، رفاه و شناخت بیشتری را برای جامعه و افراد فراهم سازد. و کتاب یکی از این ابزارهای ذخیره فرهنگی ست. و این کتابی که ما گاهی خیلی ساده و راحت در دستمان می گیریم، شیء بسیار پیچیده ای می تواند باشد و به شکل خیلی کلی نقاط اتصال متعددی با ساخت و سازهای اجتماعی دارد. به همین علت آنانی که محمد جعفر پوپنده را می شناسند، حتماً می دانند که یکی از فراخواستههای حرفه ای او به عنوان مترجم، رفاه عمومی بود. او برای رفاه عمومی مبارزه می کرد و به همین علت با دست خفه اش کردند.

در نتیجه، می بینیم که در همه جا اقتصاد اولویت دارد، وقتی می توانند برای سعادت عمومی وانسجام «امت اسلامی» با دست خالی فردی را خفه کنند، چرا برای گلوله هزینه کنند. به روشنی می بینیم که دین سالاری و نظام سرمایه داری نخبه گرا چندان هم از خردگرایی به دور نیست.

نکته آخر در مورد شیوه ای که من برای فروش ترجمه فارسی کتاب «رسالة درباره سه شیاد...» پیشنهاد کردم، باید اضافه کنم که اجرای این طرح تنها با همکاری خوانندگان امکان پذیر خواهد بود، چون که این دوستان می توانند پس از خرید و دریافت کتاب، فرمت پی دی اف را بی هیچ مانعی برای دوستانشان بفرستند و یا در جای دیگری منتشر کنند، و هیچ قدرتی در جهان مانع این کار نخواهد شد. در نتیجه، همکاری در اینجا معنی دار می شود که دست کم تا مدتی از این کار خود داری کنند. علاوه بر این در آینده پیشبینی کرده ام که پی دی اف این کتاب را برای نوئل آینده بطور کامل در سایتهای پشتیبان منتشر کنم، به این معنا که علاقمندان اجباری برای خرید کتاب نخواهند داشت، ولی در صورتی که مایل باشند می توانند بهای تعیین شده، 3 یورو را آزادانه به آدرس مترجم Fabrice57m@gmail.com در PayPal بپردازند که برای گسترش این فعالیت فرهنگی ضروری و مفید خواهد بود. روشن است که نشر گاهنامه هنر و مبارزه از هیچکس درخواست کمک مالی نمی کند، بلکه هدف همکاری با خوانندگان احتمالی برای فروش کتاب به بهای تعیین شده و البته در شکل مشخصاً نامتعارف و سوسیالیستی در دوران اختناق سرمایه داری است، 3 یورو برای ترجمه فارسی «رسالة درباره سه شیاد» نه کمتر و نه بیشتر.

پیشگفتار مترجم

نخستین نکته مهمی که درباره این کتاب باید بدانیم این است که علاوه بر عنوان تحریک آمیز کتاب (حتا برای عصر روشنگری)، ناشناس باقی ماندن نویسنده اصلی آن است و به همین دلیل در کوران تاریخ این رساله موجب برداشتهای متعددی شده و گره پر جذبه و افسانه آمیزی نیز در تاریخ تولد و سرگذشت آن به وجود آورده که احتمالاً پا به پای محتوای خود کتاب همواره هیجان و کنجکاوی مشابهی را نزد خوانندگان تشویق کرده است.

برای ترجمه فارسی «رساله درباره سه شیاد، موسی، مسیح، محمد» من نسخه بارون دولباخ را که در سال 1777 منتشر شده انتخاب کردم (1). با وجود این، بد نیست بدانیم که علاوه بر نسخه حاضر که انتشارات برگ انترناسیونال **Berg International** در ژوئن 2015 منتشر کرده، دست کم نسخه دیگری وجود دارد با تیتیر «روح اسپینوزا، رساله درباره سه شیاد، موسی، عیسی مسیح، محمد» توسط انتشارات ماکس میلو **Max Milo** سال 2008، که برای پیشگفتارم از مقدمه آن نیز استفاده کرده ام.

اگر بخواهیم این کتاب را در چند جمله خلاصه کنیم، کوتاه سخن این است که پدیده و یا موجودات و واژگانی مانند روح، ارواح خوب و بد، فرشته، شیطان، دیو و خدایان جملگی از تخیلات مردم ناآگاه برای تعریف و تعبیر جهان تراوش کرده، و افرادی این اعتقادات و باورها را به نام خودشان در تبانی با قدرتهای حاکم به شکل دین و قانون مطرح کرده اند، و با چنین کاری در پی اهداف شخصی و پاسخ گوئی به آرزومندیها و نیازهای باطنی خودشان برای کسب قدرت بوده اند، یعنی تعریفی از خرافات و دین که چندان هم از بینش ماتریالیستی نزد مارکسیستها به دور نیست، به ویژه در تلاقی دین و قدرت حاکم که از دیدگاه مارکسیستی دین به مثابه ایدئولوژی و عنصر روبنائی باید مناسبات تولیدی و حاکمیت طبقه حاکم بر طبقات محکوم را توجیه کند. با وجود این در اینجا ما هنوز با شناخت و بینش مارکسیستی فاصله داریم و صرفاً بارقه های آن را می بینیم.

عصر روشنگری معاصر رشد سرمایه داری لیبرال است، مناسبات تولیدی جدید مطمئناً باید به تحولاتی در روبناها می انجامید، و دین به مثابه قاجاق متافیزیک یکی از این عناصر روبنائی بود که باید به پرسش گرفته می شد. با آگاهی به این امر که نظام سرمایه داری هیچگاه از همکاری و تبانی فروشندگان بهشت و جهنم بی نیاز نشد.

البته من تاریخ شناس نیستم ولی تا جایی که از منابع قابل دسترسی ام نتیجه گرفته ام، این کتاب به قلم بارون دولباخ نوشته نشده، و بنظر می رسد که او در پیوند با موضوعات رایج در عصر روشنگری این کتاب را در سال 1777 تنظیم و منتشر کرده است. علاوه بر این، همین کتاب را در سال 1712 به اسپینوزا نسبت می دادند. با مقایسه فهرست مطالب دو نسخه یاد شده در بالا پی می بریم که تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد.

برخی دیگر این کتاب را به فردریک دوم در سال 1230 نسبت داده اند که گویا به دلیل اختلافاتی که با کلیسای روم داشت نگارش چنین کتابی را به معاون صدر اعظم خود پیر د وین **Pierre des Vignes** سفارش می دهد. فردریک دوم علاوه بر این برای افشای انحرافات پدر مقدس در کلیسای روم، اشعار طنز آمیزی در آلمان، ایتالیا و فرانسه پخش می کرد... ولی در «مقاله نهم از جلد اول، دومین بخش، درباره خطرات ادبی، چاپ لاهه، انتشارات هانری دو سوزه، 1716» (متن آن را در پایان کتاب بخوانید) بنظر می رسد که انتساب این کتاب به فردریک دوم و معاون صدر اعظم او پیر د وین تأیید نشده، زیرا محتوای کتاب را منطبق بر جریان فکری در عصر روشنگری می دانند، و علاوه بر این، اختلاف بین شیوه نگارش گوتیک نزد صدر اعظم با شیوه به کار رفته در این کتاب نیز یکی دیگر از دلایل بی اعتباری این شایعه است.

بین نویسندگان معاصر مثل میشل اونفره نویسنده کتاب مشهور «رساله درباره خداناواری» (2) خواندن این کتاب را توصیه کرده است (دانشگاه شهر کن، 10 مه 2005). در شماره فوق العاده تایمز ادبی نیز از این کتاب چنین یاد شده: «یکی از بهترین کتابهای خارجی سال»، «این نوشته با شهامتی شگفت انگیز و تقریباً تحریک آمیز طی قرن هجدهم با استقبال بی بدیلی همراه بود. چندین بار در سراسر اروپا منتشر شد، و آنرا ده ها بار با دست کپی برداری کردند. کریستین ملکه سوئد برای یک نسخه از آن مبلغ قابل ملاحظه ای را تعیین کرده بود، همه بی وقفه درباره هویت مجهول نویسنده آن بحث می کردند، تا جایی که این کتاب را به فردریک دوم پروس نسبت دادند. پلیس پاریس مطلع شده بود و سرانجام کتابفروشی که ارتکاب به فروش این کتاب کرده و یا به فروش آن مضمون بودند را بازداشت می کرد.

دلیل چنین امری ساده بود: به گفته نویسنده اسرار آمیز این کتاب که تحقیقاً با آثار اسپینوزا آشنائی داشته، در واقع همه ادیان افسانه هائی بیش نیستند که شیدان در تبانی با قدرت حاکم سیاسی برای سرکوب و مطیع کردن توده های مردم بجای واقعیت تبلیغ می کردند.» (تایمز ادبی). در پیشگفتار ناشر، ماکس میلو سال 2008، درباره این کتاب چنین می گوید:

«آفرینه ای به قدمت چهار قرن. این آفرینه نه فقط به دلیل به روز شدن موضوع مرکزی آن در تلاقی با جنجالهای معاصر، بلکه به دلیل دعاوی شگفت آور آن ما را به انتشار چنین کتابی تشویق کرد. کتابدوست

انگلیسی ریچارد اسمیت **Richard Smith** روایت می کند که وقتی کریستین ملکه قدیمی سوئد از وجود «رساله درباره سه شیاد» مطلع شد، یعنی همان ملکه ای که در گذشته رنه دکارت را به عنوان استاد فلسفه استخدام کرده بود، پول هنگفتی برای دستیابی به این کتاب پیشنهاد کرد. گرچه «رساله...» هنوز به شکل دست نوشته بود، بی گمان دست نوشته اش را نیز حاضر بود خریداری کند ولی هرگز به آن دست نیافت. این کتاب، برای نخستین بار، 23 سال پس از مرگ کریستین در سال 1712 در روتردام میهن روشنفکران آزاد در کشور هلند منتشر شد و به یمن شارل لویه **Charles Levier** فقط 4 نسخه از 70 نسخه منتشر شده باقی ماند.

تا انقلاب فرانسه، این نوشته گستاخ توجه روشنفکران و اهل قلم را جلب کرده بود. بی گمان مأموران و میانجیگران کریستین ملکه سوئد به اندازه کافی چابک و زیرک نبودند. «رساله درباره سه شیاد» پیش از انتشار، تا 26 جلد به شکل دست نوشته در فرانسه و 2 جلد در خارج وجود داشت. برای تفسیرها و بحث هایی که پیرامون این ماده انفجاری و جنجالی صورت گرفت می توانیم یک پرونده تمام عیار را به آن اختصاص دهیم. پس کدام فیلسوف گستاخ بود که این چنین با حرارت سه دین بزرگ را افشا کرده و موسی، مسیح و محمد را نیز شیاد نامیده است ؟

این موضوع در آن دوران اهمیت به سزائی داشت و امروز نیز دست کم در برخی رویکردهای فلسفی سزاوار باز نگری بنظر می رسد. ولی وقتی این کتاب به سال 1999 در فرانسه منتشر شد، هیچ یک از رسانه های ملی وضعیت را برای طرح این موضوع مناسب نمی دیدند، و می پنداشتند در وضعیتی که اعلام فتوا تهدیدشان می کند بهتر است با احتیاط بیشتری رفتار کنند.

در قرن سیزدهم میلادی شایعه شده بود که کتابی مخفیانه در سر تا سر اروپا پراکنده شده و در آن موسی، مسیح و محمد را به شیادی متهم کرده است. در طول سالها، این کتاب را به فردریک دوم امپراتور روم، جووانی بوکاپیو، پونپوناژی، ماکیاول، میکایل سروتوس (کلیسا برای او حکم ارتداد صادر کرد و به آتش سپرد)، جوردانو برونو (کلیسا برای او حکم ارتداد صادر کرد و به آتش سپرد)، اسپینوزا، و بسیاری دیگر نسبت دادند. خلاصه اغلب افرادی که به گناه ارتکاب به خروج از دین و یا به توهین به مقدسات متهم شده بودند هر یک به نگارش این کتاب نیز متهم می شدند.

مضمون رساله سه شیاد در اروپای عصر روشنگری رواج یافت، چندین کتاب به همین نام «رساله درباره سه شیاد» مخفیانه منتشر و به گردش درآمد. یکی از آنها که به زبان فرانسه نوشته شده زیر عنوان «زندگی و نظریات بنوا اسپینوزا» یا «نظریات اسپینوزا». کتاب اسطوره ای (**Tractatus de tribus impostoribus**) سرانجام به واقعیت پیوست و چندین بار در نسخه هایی با تفاوت های کمابیش پر اهمیت به چاپ رسید و به شکل اختیاری به نویسندگان مختلف نسبت داده شد.

و اما چرا من شهادت کردم و به ترجمه و انتشار چنین کتابی که دست کم خود فرانسوی ها در انتشار آن طی سال 1999 تردید کرده اند اقدام کردم. ابتدا برای انتقام از وضعیت کنونی در زمینه میان فرهنگی ایران و فرانسه که به دلیل سیاست های حاکم از دیر باز در وضعیت ابتذال آمیز عمیقی به سر می برد و سپس به

دلیل قوانین کپی رایت (و فقدان امکانات مالی - و نه تنها مالی - برای حل مشکلات مرتبط به انتشار کتابهایی که از فرانسه بفارسی ترجمه کرده ام، زیرا کپی رایت در غایت امر یعنی پول و خیلی چیزهای دیگر: زیربنا/روبن و اهالی آنها)، که به مانع بزرگی برای فعالیتهایم در زمینه ترجمه تبدیل شده است. یعنی موضوعی که به دلیل خالی بودن «فضاهای ادبی و رسانه های ایرانی» از چنین موضوعی از نظرم پنهان مانده بود و تصور می کردم که زبان فارسی از رعایت قوانین کپی رایت معاف است و با این پندار طی سالها در انزوا چندین کتاب را بفارسی ترجمه کردم. اشتباه من در اینجا بود که باید چیزی را می دیدم که در نشریات و کتابهای منتشر شده بفارسی دیده نمی شد، و از موضوعی مطلع می شدم که هیچکس مطرح نمی کرد، و هیچ یک از سایتهایی که کارهای من را منتشر می کردند نیز درباره وضعیت کار ترجمه با کپی رایت پرسشی مطرح نمی کردند، و همه امور به شکلی بود که گوئی ترجمه و انتشار کتاب در اینترنت به همین شکلی ست که ما در حال انجام آن هستیم و ما را با کپی رایت کاری نیست. بی گمان مترجمهایی که در ایران زندگی می کنند مشکلی نخواهند داشت چون که ایران قوانین کپی رایت را کاملاً نپذیرفته و منشور برن را امضا نکرده است، ولی برای فردی که در فرانسه زندگی می کند رعایت قوانین کپی رایت اجباری ست... کوتاه سخن این است که در هر صورت، ما به این نتیجه رسیده ایم که چه در ایران و چه در فرانسه یا در ایالات متحده و یا در جیبوتی... همواره با ساخت و سازهای روبنائی سروکار داریم که باید زیربنا و مناسبات تولیدی را توجیه و حفاظت کند. و به شکل شگفت آوری، با وجود تبلیغات و دعاوی «اپوزیسیون ها»، ایرانیان دموکراتیک و لائیک و مدافع حقوق بشر که به جبهه به اصطلاح مخالفان رژیم اسلامی در ایران تعلق دارند، می بینیم که وضعیت سانسور و اختناق در داخل ایران در دیپازون با وضعیت سانسور و اختناق برای ایرانیان در خارج از ایران در قلب کشورهای غربی نیز عمل می کند. به این معنا که برای ما جهان سومی هائی که خیلی مؤدبانه در حال توسعه هستیم، سانسور و اختناق به شکل سیستمیک از دیر باز و حتا پیش از جهانی شدن جهان جهانی سازی شده و یک واقعیت روزمره است و آزادی در غرب به شکلی که دائماً در بوق و کرنا فریاد می کنند دروغ شاخدار و توهمی بیش نیست.

به همین علت انتشار برخی آثار (هر نوشته ای و از جمله ترجمه) می تواند با مشکل روبرو شود و برخی آثار دیگر چه در داخل و چه در خارج می تواند به راحتی و با پشتیبانی های رسانه ای توسط ناشران نوظهور منتشر شود، در حالی که برای مثال در ایران حتا برخی ناشران کار کشته برای فعالیتهایشان به دلیل محدودیتهای دولتی (ارشاد اسلامی) دچار مشکل هستند. نتیجه این است که ما حتا یک نویسنده و یا مترجم و یا هنرمند ایرانی که مثل هاروکی موراکامی برای نوشتن «اتوپورتره نویسنده در چشم انداز دونده» به جزایر هاوایی برود بی آنکه مشکلی برای پرداخت بلیط هواپیما و صورت حساب هتل و رستورانش داشته باشد، چنین نویسنده ای نداریم. کاملاً بر عکس نویسنده ها و پژوهشگرانی که در خارج از محافل قدرت به سر می برند و در صورتی که چنین پدیده ای وجود داشته باشد باید به میانجیگران زرنگ و دست و پا دار و صاحب امتیازان بازار کتاب از جیبشان نیز مبلغ کمابیش درشتی بپردازند. البته اگر پولدار باشند. هماهنگی اختناق و سانسور جهانی برای ما ایرانی ها باید خیلی قابل درک باشد.

برای درک عمیق این موضوع شاید بهتر باشد پای سخنرانی اخیر حضرت آیت الله علی خامنه ای ولایت فقیه ایران بنشینیم، در ویدئویی زیر عنوان «واکنش شدید خامنه ای به صحبت های ترامپ»
https://www.youtube.com/watch?v=b_Nht4NrZRg

ایشان اعتراف می کنند که با انقلاب اسلامی، ایران به استقلال سیاسی دست یافت (گرچه استقلال همیشه با آزادی در پیوند تنگاتنگ مطرح است و می بینیم که استقلال به آزادی نیانجامید بلکه تبدیل شد به «امت اسلامی» و حزب فقط حزب الله...) ولی با شهامت قابل تحسینی یادآوری می کنند که «ما هنوز از دیدگاه علمی و فنی به استقلال نرسیده ایم». این آن نکته ای ست که ما باید روی آن تأمل بیشتری داشته باشیم. (و توجه داشته باشیم که اعتراف رهبر مذهبی در رابطه با این وابستگی فنی و علمی به غرب در حد یک افشاگری عظیم است و ارزش اطلاعاتی بی بدیلی دارد که در آرشو 40 سال اپوزیسیون پنتاگونیزه شده هر چه بگردیم معادل آن را کمتر می یابیم، و در هر صورت هیچگاه از دموکراتیکهای لائیک چنین اعترافی نخوانده ایم و نشنیده ایم که «که ما وابسته هستیم» و یا «با این وابستگی چه خواهیم کرد...») زیرا اگر داعیه «استقلال سیاسی» را از رهبر مذهبی بپذیریم، استقلال علمی و فنی بر جا می ماند و همین امر نه تنها وضعیت تولید و نیروهای مولد و مناسبات تولیدی را روشن می کند (که در غایت امر چیزی نیست بجز استخراج نفت خام و گاز و سنگهای گرانبهای ساختمانی به کمک دستگاه های وارداتی در حالت خام _ بدون فرآوری) بلکه وضعیت ایرانیان خارج از کشور و خاصه اپوزیسیون های غالباً پنتاگونی و پنتاگونیزه شده را نیز توضیح می دهد. اگر اسب تازی غرب در میدان جهانی علم و فن آوری می تواند بتازد، و با چنین ابزاری فرادستی خود را به کشورهای در حال توسعه تضمین کند، هرگز افسار این اسب را به شکل اختیاری به دست جهان سوم نخواهد سپرد. به همین علت مناسبات «میان فرهنگی» دست کم از سوی غرب در مقام مؤلف و تولید کننده به شکلی سازماندهی شده که این وابستگی و تسلط غرب بر شرق حفظ شود و تداوم یابد. این محاسبه در صورتی که صحیح باشد، وضعیت مناسبات ایرانیان و خاصه ایرانیان ساکن غرب و به همین گونه جریانهای سیاسی مخالف رژیم دین سالار و سرمایه دار را نیز روشن می کند و نشان می دهد که نه تنها سوداگران و بازرگانان ایرانی بلکه اپوزیسیون های متشکل (خارج از افراد و گروه های جبهه کمونیستهای ایرانی) که از پشتیبانی های سیاسی و مالی غرب برخوردار هستند، طبیعتاً و طبیعتاً به دلیل ایدئولوژی طبقاتی برآمده از مناسبات تولیدی (سرمایه داری وابسته) باید تابع همین قاعده محدود کنند و بازدارنده برای تضمین انحصار و برتری علمی و فنی غرب باشند. به همین علت در سر تا سر اپوزیسیون های ایرانی پنتاگونی یک آدم حسابی در دور دستها نمی بینیم. چون که سیاست فرادست خواهانان غرب جز گروه اوباش را نمی تواند تحمل کند و به کارش نمی آید. جریان و یا جنبش سبز و مؤلفه ها و تظاهرات آنان خاصه در خارج از کشور نشان داد که در عین حال تا چه اندازه تابع راهکارهای امپریالیستهای غربی و پنتاگون هستند و مثل عروسک کوکی به ضرب دلارها و پشتیبانی های سیاسی بحرکت درمی آیند. نمونه سبزه ها سایت رنگین کمان است که در همان دوران سبز شد و ادامه دارد.

رنگین کمائی که تنها می تواند ساده دلان را با گفتمان «دموکراسی و لائسیته» بفریبد. و ناگهان افرادی به نام نمی دانیم کدام نمایندگی ملت «به پا خاسته ایران» سر از محافل اتحادیه اروپا در می آوردند !!! ولی باید هوشیار باشیم و باید بتوانیم به دقت تشخیص دهیم که چگونه به گفته رهبر مذهبی «ایران مستقل از دیدگاه سیاسی»، «ایران اسلامی»، «رژیم دین سالار» با مقامات عالی و نمایندگان مجلس چند ملیتی به شکل بسیار عینی تر و مؤثرتری نسبت به اپوزیسیون های پنتاگونی و سرمایه دارهای ایرانی همواره چند ملیتی انحصار و برتری علمی و فنی غرب را تضمین می کنند: با تزریق فارغ التحصیلان حوزه های علمیه به مؤسسات و ساختارهای کشور، تا جایی که برای مساجد آخوند کم می آورند. تزریق ایدئولوژی اسلامی و حتی با به عاریت گرفتن بسیاری از نظریات، برای مثال، در عرصه های اقتصاد سرمایه داری لیبرال «فردیمن» و روانشناسی «مارتین سلیگمن» (3) و جا زدن آنها بجای اقتصاد و روانشناسی اسلامی. به بیان دیگر جمهوری اسلامی ایران با تزریق شبه شناخت (علیه شناخت) در مؤسسات و ساختارهای کشور و در طول و عرض و عمق توده های مردم ایران به تداوم انحصار و برتری علمی و فنی غرب و تضمین سیاستهای مخرب امپریالیستی بزرگترین خدمات بی شائبه را عرضه می دارد. بی گمان چنین تمایلاتی در رژیم اسلامی 1400 ساله در ایران برای جذب نظریات دیگران در خارج از مرزهای فرهنگی ایران «اسلامی» و جا زدن آن بجای روانشناسی اسلامی و یا دوجرخه اسلامی یک موضوع منزوی و اتفاقی نیست بلکه از دیدگاه من این موضوع دقیقاً به منشأ پیدایش خود دین اسلام باز می گردد: جیمز دار مستتر در کتاب «مهدی موعود از منشأ (های) اسلام تا امروز» می پرسد «می دانید محمد چگونه دین خودش را به وجود آورد» (4) و سپس توضیح می دهد که محمد «رسول» دینش را با برداشت از چهار منبع معاصر خود بنیانگذاری کرد: پاناسم ملی عرب، یهودیت، مسیحیت و دین زرتشت. در نتیجه این موضوع [دزدی ادبی و نظری و بومی سازی آن را] باید به مثابه یک عادت فکری و رویکرد سنتی در خود دین اسلام تلقی کنیم. (بجای دزدی ادبی می توانستیم بگوئیم اقتباس یا باز نویسی و بازنگری که الزاماً نکوهیده نیست حتی می تواند به ارتقاء مفاهیم اولیه در اثر اولیه بیانجامد... میشل شنایدر در کتاب «دزدان کلمات» از آثار شکسپیر یاد می کند که دست کم 70% نوشته هایش متعلق بخود او نیست). فقط همین می ماند تا ببینیم که انقلاب اسلامی در ایران چگونه نظریات مارتین سلیگمن مبتکر روانشناسی مثبتگرا و ناظر در شکنجه گاه های گوانتنامو را به روانشناسی اسلامی ارتقاء بخشیده است!

و افسوس که نمی دانیم تا چه اندازه فرهنگ شهادت به مثابه یکی از ارکان بسیار مهم جامعه مذهبی مانع پیشرفت و کسب شناخت و فن آوری بوده است. و افسوس که نمی دانیم تا چه اندازه همین فرهنگ شهادت و شهادت طلبی در ایران مسئول شماره یک بخش مهمی از تلفات کارگران در انجام کار حرفه ای بوده است. با آگاهی به این امر که فرهنگ شهادت و شهادت طلبی صرفاً کشته شدن در راه خدا نیست، یعنی فقط به معامله بین شهید و خدا از یکسو و بهره برداری از آن برای انسجام جامعه مذهبی و تداوم اعتقادات

محدود نمی شود بلکه مفهوم شهید و قربانی در کل مناسبات و ایدئولوژیهای ارتجاعی گسترش می باید : در جنبش سبز از «هزینه کم» به امید بازیافتن روزهای بهتر حرف می زدند، و قتل ندا آقاسلطان برای تداوم «خیزش انقلابی» نیز جزئی از اجزاء همین «هزینه کم» بود، امروز افراد و گروه هایی از اعتصاب غذا دفاع می کنند و آن را به سلاحی برای مبارزه با اختناق رژیم دین سالار تلقی می کنند، در حالی که چنین روشهایی قویاً در پیوند تنگاتنگ با ایدئولوژی شهادت طلب است. و همین شهادت طلبان در جبهه اپوزیسیون در مقابل اعتراض ما که اعتصاب غذا هیچ مناسبتی با مبارزه طبقاتی و دفاع از حقوق کارگران و مردم ایران ندارد، ما را به دفاع از جمهوری اسلامی متهم می کنند. شگفتا از این سرزمین عجایب و عجیب الخلقه پرور!

البته آگاهی در سطح عمومی به خصوصیت مخرب فرهنگ شهادت برای تمدن ضروری ست که البته من در اینجا صرفاً به اختصار مطرح کردم، ولی کافی نیست زیرا آگاهی ما مانع از عملکرد سیستمیک این فرهنگ شهادت طلب نمی شود، و ما چه با آن مخالف باشیم و چه مخالف فرقی نخواهد داشت، زیرا ما با یک ساختار اجتماعی در هم تنیده شده سروکار داریم، و به بیان دیگر شهادت یک وضعیت همه شمول و به ساختار اجتماعی تبدیل شده است. وضعیت باز هم از این وخیمتر است، زیرا ایدئولوژی همواره در ناخودآگاه نفوذ می کند (ماندگار می شود). فرهنگ شهادت نخستین کاری که انجام می دهد، نفی هویت و ذهنیت فردی به نفع هویت و منافع جمعی ست. فردیتی نمی تواند وجود داشته باشد، مگر در شهادت و مرگ مقدس. در نتیجه آموزش، شناخت، کار، تولید و خلاقیت فردی کنار گذاشته می شود. نفی شناخت و خلاقیت، در عین حال با اولویت حفظ انحصار و تضمین حق مؤلف غربی در حالت دیپازون قرار می گیرد. از جمله، و برای مثال، نگارش و یا ترجمه کتاب که برای آنانی که در خارج از محافل قدرت به سر می برند، مثل کتاب حاضر، به یمن اینترنت فقط به شکل پی دی اف و رایگان ممکن می شود. پذیرش این نظم رایگان و بی حقوق ماندن پرولتاریای فرهنگی یکی از تبعات همان فرهنگ شهادت و فداکاری ست. این یک شرط عینی، وضعیت عینی برای کار فرهنگی و نوشتاری ست، و موافقت و مخالفت ما، داخل و خارج از کشور نیز چیزی را در آن تغییر نمی دهد. زیرا فرهنگ شهادت به عنصری سیستمیک و ساختاری در جامعه ما تبدیل شده و در عمق ناخودآگاه ما با عوارض مخرب و بازدارنده برای کیمیای زندگی تبدیل شده است.

اگر سیاست و مداخلات قدرت های حاضر در وادی فعالیت های فرهنگی و اجتماعی را (5) با قوانین کپی رایت، مشکلات مالی و فنی حتا برای انتشار کتاب الکترونیک رایگان، بی اعتنائی ناشران فرانسوی، لابی گریهای رایج اپوزیسیون های پنتاگونیزه لیبرال که گوئی در ابتدال و تمایلات ضد دموکراتیک فرهنگی با جمهوری اسلامی ایران در رقابت به سر می برند (کاملاً طبیعی نیز هست زیرا هر دو در نظام سرمایه داری نقطه اشتراک دارند و دست کم به دلیل انحصار و برتری علمی و فنی غرب و وابستگی و حفاظت از تداوم آن هرگز هیچگاه خیلی دور از یکدیگر نیستند) و تبلیغات پوشالی مدافعان حقوق بشر برای گسترش الگوی آزادی بیان اروپائی که همواره بگونه ای رفتار می کنند که گوئی دست و بال ایرانیان در غرب برای

فعالیت‌های فرهنگی و هنری و اجتماعی باز است، یعنی دروغ‌پردازی محض، اختناق دین‌سالار، و سیاست‌های حاکم در عرصه‌های جغرافیای سیاسی (...) را با هم جمع بزنیم با هیولای بی‌شاخ و دمی روبرو می‌شویم که مانع یاد شده در بالا را به شکل روشنتری به ما نشان خواهد داد. این بحث را در اینجا ناتمام رها می‌کنم زیرا در مقالات دیگری به شکل گسترده‌تری درباره‌ی این موضوع نوشته‌ام...

درباره‌ی «رساله‌ی سه‌شید، موسی، مسیح، محمد» ابتدا باید دیدگاه خودم را تعریف کنم. بی‌گمان ظاهراً این کتاب می‌تواند از سوی مؤمنین در جایگاه توهین به مقدسات و یا بطور کاملاً مشخص و به شکلی که در اصطلاح مذهبی «سب نبی» می‌نامند تلقی شود. چون که در تیتراژ کتاب سه پیغمبر شید یا تحریف‌گر نامیده شده‌اند. ولی از دیدگاه من چیزی که احتمالاً ممکن است به مثابه توهین به مقدسات تلقی شود، در واقع به پیکره‌ی طبیعی‌ترین و رایج‌ترین پرسش‌هایی تعلق دارد که افراد از دوران کودکی تا دوران جوانی و پیری و تا پای گور ممکن است برای خودشان مطرح کنند. آیا این پیغمبران حقیقتاً از سوی خدا مأمور شده بودند، و یا اینکه چنین افرادی با توجه به اعتقادات، تمایلات و سطح نازل شناخت عمومی در تاریخ بسیار دور در گذشته صرفاً در پی اهداف شخصی خودشان بودند؟ و یگانه کاری که انجام داده‌اند این بوده است که اعتقادات و سنت‌های رایج را به نفع آرزومندی‌های شخصی و تمایلات ماجراجویانه ربوده و با ذوق و بلند پروزایی‌های شخصی خودشان تنظیم کرده‌اند؟ آیا پیغمبری آنان حقیقت داشته یا نه؟ و آیا اساساً خدائی وجود دارد یا ندارد؟ در این صورت ما نمی‌توانیم بپذیریم که چنین پرسشی وجود نداشته و یا نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون که با همه‌ی محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها برای نگرش انتقادی به اعتقادات دینی و جادوئی طی تاریخ این پرسش‌ها وجود داشته‌اند و عقل سلیم حکم نمی‌کند که نظریات مخالف را ندیده بگیریم و یا با اعلان ممنوعیت روی آنها و تهدید به مرگ در جایگاه آخرین برهان قاطع و آخرین شعاع نورانی حق تعالی برای سعادت بشریت به حقانیت خودمان باور داشته باشیم. با این توضیحات ما نتیجه می‌گیریم که در اینجا هیچ توهینی به مقدسات انجام نگرفته و صرفاً به پیکره‌ی پرسش‌های ابتدائی درباره‌ی حقانیت پیغمبران تعلق دارد. علاوه بر این، بخصوص ما ایرانیان با توجه به وضعیت کلی کشورمان و حاکمیت دین‌سالار بیش از هر ملت دیگری نیازمندیم به فعال‌سازی مبحث نقد دین و بررسی‌های علمی دین و اعتقادات با تکیه به بررسی‌های علوم انسانی هستیم که ترجمه‌ی آثار مربوط به این زمینه‌ها یکی از امور ضروری بنظر می‌رسد و تلاش حاضر برای ترجمه‌ی «رساله‌ی سه‌شید...» برای پاسخگوئی به چنین امر مهمی انجام گرفته است.

در نتیجه موانع و یا بهانه‌هایی مثل «توهین به مقدسات» به هیچ وجه مناسب نقد و بررسی نیست. نمی‌دانم کی و چگونه، ولی ما باید بتوانیم طی روندی پی‌گیر قاطعانه در داخل خود ایران از این دوران ممنوعیت‌های دینی برای نقد و بررسی دین و زندگی عبور کنیم. بی‌گمان موضوع ما آزادی برای «توهین به مقدسات» نیست، توهین به مقدسات و توهین به هر انسانی عملی نکوهیده است و همه باید آن را محکوم کنند، و علاوه بر این توهین به مقدسات اساساً جائی در نقد و بررسی ندارد، بلکه هدف عبور از

مواعی ست که همواره نقد و یا بی اعتقادی به خدا و پیغمبرانش را بجای توهین به مقدسات تلقی می کند.

من فکر می کنم که چنین پرسشهایی یکی از طبیعی ترین و رایج ترین پرسشهایی ست که هر فردی طبیعتاً می تواند مطرح کند. و چه بهتر اگر این پرسشها بتواند در نقاط عطف تاریخی مراجع مشترکی بیابد و پرسشگران را از تنهایی مزمن نجات دهد. گرچه چنین پرسش و پاسخ هایی در طول تاریخ ادیان همیشه نجات بخش نبوده، بسیاری نه به جرم ارتداد که صرفاً به دلیل فاصله گرفتن از خطه ایدئولوژیک حاکم به آتش سپرده شده اند... به سخن دیگر ادیان با منع نقد دین و سرکوب مخالفان نشان داده اند که تا چه اندازه با تعبیر غیر رسمی، شناخت علمی و عینی مخالف بوده اند.

متأسفانه اینگونه پرسشها و نگرشهای انتقادی به امور دینی غالباً از سوی مقامات عالی دینی و مذهبی و نه از سوی خود مؤمنین عادی که معمولاً و اجباراً در وادی دین فاقد نظر شخصی هستند (...)، همواره به مثابه توهین به مقدسات تلقی شده و یا به صدور حکم ارتداد و فتوا برای فرد «خاطی» یعنی به واکنش های اغراق آمیز از سوی دستگاه مذهبی انجامیده است. بی گمان چنین رویکردی از سوی محافل دینی نسبت به نقد ریشه در خصومت آشتی ناپذیر دین با علم و شناخت دارد، هر چند که ظاهراً سخنرانی حضرت آیت الله خامنه ای که در بالا یادآور شدیم خلاف این نظریه را نشان می دهد (بررسی دقیقتر این موضوع شاید برای این مقدمه مختصر و فروتنانه کمی سنگین باشد ولی مختصراً رؤس مطالب چنین است که طرفداری آیت الله خامنه ای از علم منحصرأ رویکردی اسلامی ست، علم باید برای تداوم و قدرت اسلام به کار بسته شود و یا اساساً در وادی اسلام بومی و اسلامیزه شود، در غیر این صورت بی فایده و مضر خواهد بود یعنی موضوعی که قویاً برای گسترش علم قابل تحمل نخواهد بود. علاوه بر این غالباً از مناسبات اسلام و علم تجلیل به عمل می آورند، ایوون کینیو نیز در کتاب «نقد دین...» مشخصاً وقتی موضوع تضاد بین دین و علم را مطرح می کند به نکته روشنگری در این زمینه می پردازد و می گوید :

« شاید به استناد نمونه اسلام در قرون وسطی که به تشویق علمی مانند ریاضی، نجوم و جز اینها پرداخت با نظریه من مخالفت کنند. ولی این دوران نسبتاً کوتاه بود و سپس، از وقتی که علم به جانداران توجه نشان داد و به ویژه به زندگی انسان و منشأ احتمالاً طبیعی او و پژوهش طبیعت شناسانه پرداخت به شکل شگرفی متوقف گردید و ممنوعیت ها شروع شد : به نام قرآن، امروز اسلام این نظریه را که انسان منشأ جانوری داشته و نظریه سیر تحولی داروین را مردود می داند» (نقد دین، نسخه فرانسوی، صفحه 18 یادداشت 2). علاوه بر این اعتراف آشکار آیت الله خامنه ای و طرفداری او از نخبه گرایی، «من نخبه گرا هستم» موضوع دیگری ست که با علم و با اهداف علمی سازگار بنظر نمی رسد. چنین نگرشی تبعات بسیار مخربی برای ارباب رجوع های علم یعنی کل جامعه بشری و فرد فرد ساکنان کره خاکی خواهد داشت و گویا که ولایت فقیه به مثابه فرد و مؤسسه دینی این وجهه از تبعات مخرب «نخبه گرایی» را به دقت بررسی نکرده اند.)

در نتیجه، اگر بپذیریم که توهین به مقدسات خردگريزانه است و با تحقيق، نقد و جستجوی حقيقت فاصله بسياری دارد، واکنش های اغراق آميز جهان دين نيز به همین اندازه مردود و از دیدگاه مدنی (در خارج از بازی زبانی در دستگاه دینی خصوصاً وقتی که کار به ارتداد و متعاقباً حکم ارتداد می انجامد) بی اعتبار و حتا جنایتکارانه بنظر می رسد. احتمالاً همان اتفاقی که برای جهان مسیحیت روی داد، به این معنا که دیگر هیچکس را به جرم توهين به مقدسات یا اتهام خروج از دين به آتش هیزم نمی سپارند، و چنانکه عملاً می بینیم حذف این مجازات ها نيز به فروپاشی جامعه مسیحی نیانجامید، در جهان اسلام نيز باید منتظر روزی باشیم که حکم ارتداد را باطل اعلام کنند، ولی کی این اتفاق روی خواهد داد؟ نمی دانیم.

امروز نيز انسجام جامعه ایرانی ما را به انسجام «امت اسلامی» تعبير می کنند، و همان حدیث قدیمی را به کار می برند: «در دلتان بی ایمان باشید و در ظاهر به اسلام تظاهر کنید». ولی امروز اگر به صحنه بین المللی نگاه کنیم، اگر به وضعیت کشورهای عرب نگاه کنیم، آیا واقعاً می توانیم بگوئیم که ترفند اسلام برای اتحاد مسلمانان که می بایستی ضامن پیشرفت آنان باشد واقعاً توفیق داشته است؟ در کشورهای عربی پس از 1400 سال اسلام هنوز با یکدیگر مرزبندی دارند و در فرصتهای مختلف به جان یکدیگر افتاده و خیلی به سادگی در تبانی با قدرتهای بزرگ یکدیگر را به شنیع ترین روشها لت و پار می کنند. این همه اختلاف نظر در دين با ده ها شاخه مذهبی مختلف، سیاست و منافع اقتصادی مختلف، این همه کشت و کشتار بین مسلمانان، و خاصه این همه خصومتی که اعراب و ایرانیان نسبت به یکدیگر ابرار می کنند، و گاهی برخی مسلمانان معتقدند که کشتن یک شیعه یا ایرانی معادل کشتن هفتاد مسیحی نزد پروردگار به مثابه کار نیک تلقی می شود و پاداش می گیرد، آیا با وجود این همه اختلاف می توانیم به انسجام این جوامع بر پایه اعتقادات دینی باور داشته باشیم؟ و از همه مهمتر آیا دروغ به هر اندازه ای که باشد موجب اضمحلال جامعه نمی شود؟ و چرا حتا یک کشور مسلمان پیشرفته در جهان وجود ندارد؟ و آیا همین ترفند ظاهر سازی به ایمان و اعتقاد، برای مثال، اشتباه خود پدر بنیانگذار این دين نبوده که سرانجام به اضمحلال و عقب ماندگی عمومی جوامع مسلمان انجامیده است؟

درباره وضعیت کتاب «رساله درباره سه شیاد» من مستقیماً با یکی از سایتهای مذهبی معتبر در ایران، مشخصاً دفتر حضرت آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی کسب اطلاع کردم و پاسخ چنین بود: «ترجمه این گونه کتاب ها موجب مفسده و انحراف عقیدتی می باشد و لازم است از ترجمه و تکثیر آن جداً خودداری گردد.»

به تجربه دریافته ام که اینگونه سایتهای که در تماس با آنها امکان تماس مستقیم با آیت الله ها امکانپذیر نیست، برای بحث و جدل مناسبتی ندارد و پاسخ قانع کننده ای دریافت نخواهم کرد و مدیران سایت همواره روی کوتاه بودن سؤالات پافشاری می کنند. البته روشن است که سایتهای مذهبی به هیچ عنوان نمی توانند مشوق اینگونه آثار باشند، با وجود این، پرسش این است که این کدام فرد با اعتقاد و ایمانی ست که با یقین خدشه ناپذیر به وجود خدای یگانه و حقانیت پیغمبرانش شهادت می دهد، ولی تاب یک کتاب مخالف خوان را ندارد و با یک کتاب منحرف می شود؟ به سخن دیگر، این کدام ایمان و اعتقادی

ست که تاب فضای آزاد بحث و جدل و آثار تاریخی غیر مذهبی را ندارد و به همین سادگی به «انحراف عقیدتی» تمایل می یابد ؟ و اگر واقعاً چنین است، آیا این نوع کتابهایی که از سوی دستگاه مذهبی «مفسده» تلقی می شوند، فرصت مناسبی نیست تا این اعتقادات سست عنصر زیر سؤال برود ؟ و یا بر عکس، عنصر «مفسده» در تلاقی با حقانیت اعتقادات دینی بیش از پیش و خلاف پاسخ مدیران سایت نام برده، احتمالاً می تواند موجب استحکام هر چه بیشتر اعتقادات دینی شود. علاوه بر این، چگونه دستگاه مذهبی و یا مرجع تقلید می تواند به شکل یک جانبه و بی آنکه به خوانندگان فرصت ابراز عقیده دهد برای همه تصمیم بگیرد، چرا ابزار کار نقد و شناخت را در اختیار خود خوانندگان قرار نمی دهند تا خودشان برای سرنوشت آثار و نظریات تصمیم بگیرند. آیا خوانندگان قدرت تشخیص ندارند یا نباید داشته باشند ؟ آیا واقعاً مردم صغیرند ؟ پس اگر قدرت تشخیص ندارند، آیا این روند به زمینه خود اعتقادات دینی نیز سرایت نمی کند ؟ به این معنا که اگر مردم صغیرند و قدرت تشخیص ندارند، آیا انتخاب این و یا آن دین نیز از سوی آنان در تناسب با همین وضعیت نبوده و حاکی از بی اعتباری گزینش آنان نبوده است ؟ در نتیجه، تا جایی که من می دانم، یک راه حل معقول بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد و آن هم با اتکا به شناخت، آزادی در نقد دین است. این موضوع را من در مقاله دیگری زیر عنوان «تأملاتی در باب حکم ارتداد، دیالکتیک شهادت و رانش مرگ. منع نقد دین به بهانه توهین به مقدسات به مثابه عامل بازدارنده تمدن» با توضیحات مفصلتری مورد بررسی قرار داده ام و در اینجا به اختصار بسنده می کنم.

با وجود این، از سوی دیگر اکبر گنجی در کتاب «قرآن محمدی» به ما اطلاع می دهد که به اعتقاد آیت الله ناصر مکارم شیرازی «کسانی که در حال تحقیق باشند، در حوزه ارتداد قرار نمی گیرند» بر این اساس، اگر تحقیق به مثابه فعالیت علمی و الزاماً اجتماعی در حوزه ارتداد نیست، چنین تحقیقی به منابع اطلاعاتی و تاریخی نیازمند است و ما می توانیم امیدوار باشیم که این کتاب به مثابه اثری تاریخی تلقی شود، و یکبار دیگر به بهانه های اغراق آمیز، مثل مجسمه بودا به هدف حمله تبدیل نشود. چون که اعلام ممنوعیت روی آثار ادبی که ضاله تلقی می شوند، در واقع با واکنش خرد گریزانه برخی تمایلات مذهبی برای تخریب آثار تاریخی تفاوتی نخواهد داشت.

علاوه بر این من فکر می کنم که اساساً حکم ارتداد و مجازاتهای اغراق آمیزی که برای «توهین به مقدسات» در قانون اساسی ایران وجود دارد باید منحل اعلام شود، و همین موضوع را به مثابه موضوع تأملات شخصی خودم انتخاب کرده ام و در آینده نه چندان دور مطالبم را منتشر خواهم کرد. در هر صورت روی سخن من در اینجا بیشتر به آن دسته از مؤمنینی است که احتمالاً ممکن است این کتاب را به توهین به مقدسات تلقی کنند، در حالی که این نوشته همانطور که در بالا مطرح کردم خیلی به سادگی می تواند به پیکره طبیعی ترین و رایج ترین پرسشها نزد خوانندگان و حتا نزد خود مؤمنین تعبیر شود. نشان به آن نشان که در پیکره ادبیات مذهبی برای اثبات حقانیت پیغمبر اسلام، در مقام پاسخ و برای اثبات حقانیت او، می گویند «محمد راست گو» بوده در نتیجه ادعای او را به همین دلیل راستگویی حقیقی می پندارند،

در حالی که دست کم از دیدگاه اکبر گنجی این دلیل و برهان کافی نیست (در همان کتاب نام برده در بالا). موضوع من در اینجا حتا حقانیت پیغمبران نیست، بلکه روی حقانیت خود پرسش پافشاری می کنم. به این معنا که شاید این پیغمبرانی که تعدادشان نیز بسیار بوده خیالاتی و واقعاً شیاد بوده باشند، و ممکن است که با انگیزه های دیگر و یا حتا با انگیزه های انسان دوستانه ای به صحنه آمده باشند. در نتیجه پافشاری روی موضوعی ست که حتا نزد مؤمنین نیز همیشه به مثابه وهله ای وجود داشته و دارد که حقانیت پیغمبر و هر ادعا و فرضیه دیگری را زیر سؤال می برد، در نتیجه این کتاب می تواند به چنین وهله ای تعلق داشته باشد. ما باید حق داشته باشیم، و کاملاً طبیعی ست که اصول و فروع هر دین و نظریه ای را زیر سؤال ببریم و از چگونگی پرسشها و پاسخها و نظریات مختلف آگاه شویم. و کتاب حاضر می تواند نمونه ای از وضعیت تاریخی «نظریه دینی» باشد که به احتمال قوی به عصر روشنگری باز می گردد. تا بدانیم که در آن دوران نقد دین چه شکل و شمایلی داشته است.

و بی فایده نیست تا یادآور شوم که برای مثال، حکم اعدام قاچاقچیان مواد مخدر گویا اخیراً در ایران لغو شده و یا لغو آن در شرف تکوین است. بعید نیست که «حکم ارتداد» یا مجزاتهای اغراق آمیز در مورد توهین به مقدسات و یا آنانی که دین را افیون توده ها می دانند یعنی خدانا باوران نیز تحول یابد. با آگاهی به این امر که تحولات در زمینه اعتقادات دینی خاصه از سوی نخبگان دین خیلی به کندی صورت می گیرد. برای مثال، در جهان مسیحیت، فقط در 31 اکتبر 1992 بود که ژان پل دوم به اشتباه کلیسا در محکومیت گالیله اعتراف کرد یعنی حدود 4 قرن بعد: «در نتیجه علم نوین، با روشهایش و الزامی که در آزادی پژوهش دارد، خداشناسان را مجبور کرد که درباره شاخص های تعبیر و تفسیر متون مقدس بیاندیشند، غالباً موفق به انجام چنین امری نشدند» (با مراجعه به گالیله در ویکیپدیای فرانسوی)

بی گمان ما ایرانیان خیلی بیشتر از دیگران برای خواندن متون مقدس و به ویژه برای تعبیر و تفسیر آنها مشکل داریم، و اساساً چنین عادت و فرهنگی برای نگاه انتقادی نسبت به نوشته های قرآن نداریم. من به تجربه دریافته ام و از هر کجای قرآن که شروع کرده ام، شگفت زده شده ام. کنتراست عظیمی بین آیه و آسمان بالای سرم احساس کرده ام. چگونه ممکن است که عقل کلی که در عظمت و دانش و قادر مطلق بودنش «شکی نیست» و یا «در وجودش شکی نباید داشته باشیم» چنین آیه ای نازل کرده باشد؟ از خط اول شروع کنیم: «ابتدا می کنم بنام مبارک خداوند، تعالی، آنچنان خدائی که رحمت و نعمت او در دنیا و آخرت بمخلوقات واصل می شود، در دنیا به تمام مخلوقات، در آخرت فقط به مؤمنین.» (در اینجا می بینیم که این خدا نیست که حرف می زند، بلکه گویا نویسنده در حال گزارش از عالم بالاست... بگذریم) (علاوه بر این می بینیم که خدا برای مخلوقات ناباور به دین حکم ارتداد صادر نمی کند...)

ولی واقعیت عینی زندگی چیزی دیگری را به ما نشان می دهد، به ما نشان می دهد که یک عده در کاخ زندگی می کنند، و یک عده دیگر کارتون خواب و گور خواب هستند، یک عده در رستوران البرز چلوکباب می خورند و یک عده دیگر برای خرید طنابی که با آن می خواهند خودشان را دار بزنند باید از دوستان پول قرض بگیرند، یک عده از گرسنگی و کمبود مواد غذایی به تدریج می میرند، یک عده دیگر در جزایر

قناری در کشتی های تفریحی میگو و خرچنگ می خورند (برای دوستداران خرچنگ)، در حالی که یک عده دیگر، بی گناه، زیر بمب ناپالم جزغاله می شوند، یک عده زشت و یک عده دیگر زیبا به دنیا می آیند، یک عده با نقص عضو به دنیا می آیند (مثل کودکان دی اکسین و یا کودکان اورانیو ضعیف شده از تولیدات آمریکائی) و یک عده با اعضای بدن سالم، یک عده با قاشق نقره ای در دهانشان به دنیا می آیند، و یک عده دیگر در حلبی آباد با یک گله مگس مردم آزار... نیازی نیست بیش از این در طرح تناقضات پیش برویم، در این صورت به نوشتن سه چهار تا رمان قطور بی نوایان نیاز خواهیم داشت. ولی نکته مهم این است که از همان خط اول در کتاب مقدس با زیر سؤال بردن و تلاقی آیه الهی با واقعیات موجود دچار تردید می شویم. کدام «رحمت و نعمت» برای «مخلوقات»؟، «در دنیا به تمام مخلوقات»؟ در این صورت می توانیم بگوئیم که خدائی که چنین آیه ای را نازل کرده، از رستوران البرز و طناب قرصی برای خودکشی بی اطلاع بوده است. ولی آیا چنین ادعائی می تواند حقیقت داشته باشد؟ خدای قادر مطلق و دانای کل آیا می تواند تا این اندازه از واقع بینی به دور باشد؟ نه هرگز. پس می توانیم نتیجه بگیریم که اگر خدائی وجود داشته باشد، در هر صورت این آیه از سوی او نمی تواند نازل شده باشد. در اینجا اجازه دهید پیش از آنکه منتظر پاسخ دانایان راز و رمز این آیه باشیم، پاسخ مادر یکی از دوستانم را یادآور شوم، او بر این باور است که: «تعداد آدمها خیلی زیاد است و خدا وقت ندارد به همه رسیدگی کند و رحمت و نعمت او به همه تعلق نمی گیرد...»

البته با همین یک خط اول می توانیم برای کل دستگاه دین اسلام و خیلی از اعتقادات دیگر مسئله مطرح کنیم. برای مثال، می توانیم بگوئیم که با این حساب «تمام مخلوقات» حق زندگی در جهان پائینی را دارند، حتی اگر مؤمن نباشند. ولی عملاً می بینیم که در جوامع اسلامی کلمه «نامسلمان» را در جای ناسزا به کار می برند، به معنای فردی که بی قانون و نا عادل است و به همین بهانه از برخی حقوق اجتماعی محروم می ماند، و یا حتی به حکم ارتداد محکوم می شود و قتلش واجب می گردد. در برخی تمایلات مذاهب اسلامی، مانند وهابی و سلفی می بینیم که این تمایلات حتی مسلمانان دیگر را نیز قبول ندارند و در اعتقاداتشان کشتن یک فرد شیعه معادل کشتن 70 فرد مسیحی نزد خدا ثواب دارد. چگونه ممکن است که انسان محدود در ادعای شناخت امر نامحدود و بی نهایت به اندازه ای پیش برود که فقط با میراندن افرادی که دینشان بنظر او صحیح نیست اعتقاداتش را حفظ کند؟ این چه ادعائی ست؟ این کدام اعتقاد و ایمانی ست که به این همه خون ریزی نیازمند است؟ این مسئله را چگونه می توانیم حل کنیم؟ زیرا بر اساس نخستین خطوط قرآن خود خدا «رحمت و نعمت» خود را به همه مخلوقات سزاوار دانسته، ولی بنده های تناهی خدا که خودشان را جانشین و شناسنده خدای لایتناهی معرفی می کنند برخی مخلوقات را سزاوار زندگی نمی دانند و با دلیل و منطق «خردگرایانه» میراندن دیگران را توجیه می کنند. در هر صورت، دلیل و منطق هر چند مسلمان پسندانه باشد، نخستین خط قرآن را زیر سؤال می برد. در اینجا من صرفاً می خواستم برای مثال نشان دهم که اندیشیدن درباره متون مقدس به چه شکلی می تواند ممکن باشد.

با آگاهی به این امر که دین به مثابه دست آوردی بشری و عنصر روبنائی به شکلی که ماتریالیسم تاریخی نزد مارکسیستها آن را به شکل ایدئولوژی طبقه حاکم توضیح می دهد نیازمند بررسی و نقد دائمی ست. باید در ناآگاهی عمیقی به سر برده باشیم تا در نیابیم که دین خیلی به دور از آنچه دستگاه های مذهبی ادعا می کنند، نه تنها حلال مشکلات بشریت نیست بلکه به پیکره مشکلات تعلق دارد. چنین کتابی پیش از همه می تواند مورد توجه افراد عادی که غالباً مؤمن و قربانی اعتقادات خودشان هستند قرار بگیرد. اگر در مقابل دستگاه دینی و آموزشی و چهارچوبهایی که این رسانه ها در مجموع محیط زیست فکری مردم را تعیین می کنند آلترناتیوی وجود نداشته باشد، هیچ تحولی در زمینه شناخت و خاصه شناخت دین صورت نخواهد گرفت. ایوون کینیو در کتاب «نقد مذهب. شیادی اخلاقی، فکری و سیاسی» در مورد موضع گیری خودش در برخورد با دین می گوید :

« امروز در غرب روشنفکران معاصر با کل سنت تفکر انتقادی در بررسی دین که به شکل بارزی در فلسفه عصر روشنگری وجود داشت در متارکه به سر می برند، و این یگانه وجه مشخصه آنان نیست زیرا نه تنها این سنت فکری متأخرتر از آن است (یعنی دورتر از عصر روشنگری) بلکه تا قرن نوزدهم و پیدایش علوم انسانی ادامه می یابد...» (6)

ایوون کینیو در عین حال روشنفکران معاصری را که به نقد دین پرداخته اند، احتمالاً مثل میشل اونفره را به باد انتقاد می گیرد زیرا با وجود انتقاداتی که نسبت به اعتقادات مذهبی وارد می دانند و خود را خداناباور نیز معرفی می کنند، ولی از برخورد مستقیم و قاطعانه با عملکرد و تأثیرات منفی دین خود داری می کنند زیرا از پیامدهای مضر، انزوا و تحریک دشمنی ها می هراسند.

ما نیز در جبهه اپوزیسیون های ایرانی با تعدادی منتقد دینی روبرو هستیم ولی با یک نگاه مختصر م توانیم تشخیص دهیم که غالباً به مقولات سیاسی در مفهوم نازل کلمه تعلق دارند، و به شکل شگفت آوری و بر خلاف تمام انتظارات کمونیستها را بین آنان نمی بینیم. در حالی که «کمونیست یعنی خدا نیست» شهرت خاصی دارد. متأسفانه کمونیستهای ایرانی بین آنان دیده نمی شوند و گویا که تا اینجا ضرورت خاصی برای نقد دین نیافته اند. شاید که آنان نیز از انزوای فکری و تا وقتی که شرایط لازم فراهم نیامده (یعنی رشد نیروهای مولد، تضمین رفاه عمومی ...) از تحریم عمومی از سوی مردم و فشار بیشتر از سوی دستگاه حاکم و سرمایه داران ایرانی می هراسند و ترجیح می دهند که روی این موضوع پافشاری نکنند. در حالی که تفکر انتقادی اصیل فارغ از تأیید و تشویق این و آن است.

در هر صورت یکی از دلایل دیگری که من را برای ترجمه این کتاب تشویق کرد همین ضرورت گسترش تفکر انتقادی در زمینه دین است. من فکر می کنم با توجه به وسعت و اهمیت این موضوع در جامعه ایرانی، نقد دین و رواج تفکر انتقادی به هر اندازه ای که ممکن باشد یکی از مهمترین ضروریات اجتماعی ما ایرانیان است. و مبحث نقد دین را به هیچ عنوان نباید به اپوزیسیون های پنتاگونیزه واگذار کنیم، زیرا به نتیجه ای مانند آقای بهرام مشیری می انجامد که نقد دین برای آنان همیشه فرصتی طلائی ست تا از

یکسو به کمونیستها حمله کنند و از سوی دیگر از دموکراسی و تمدن و آزادی بیان در غرب و خاصه در ایالات متحده آمریکا تجلیل به عمل بیاورند. به بیان دیگر، این گروه از منتقدان دینی در پسا انقلاب اسلامی در جبههٔ اپوزیسیون ساکن در غرب، نقد دین را صرفاً به مثابه ابزار سیاسی برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی (در راستای منافع سرمایه داری جهانی که خود رژیم اسلامی در ایران پیشگام آن است) تلقی می کنند و به کار می برند. در حالی که تحولاتی که پیشگامان ایران می توانند در چشم انداز آرزومندیهایشان داشته باشند به گذار از جمهوری اسلامی (?) خلاصه نمی شود و در هر صورت در مفهوم اکید و محدود به «براندازی رژیم» نمی گنجد.

در پایان به چند نکته دربارهٔ متن ترجمه اشاره می کنم، تقریباً همهٔ اسامی خاص لاتین به زبان لاتین در خود متن نوشته شده، در متن اصلی یکی دو پاراگراف بلند به زبان لاتین بود که من از هر یک در همان زبان اصلی یک سطر قید کرده ام. علاوه بر این پاورقی های متن اصلی را نیز در خود متن ترجمه گنجانده ام.

پاورقی :

1) Paul-Henri Thiry, baron d'Holbach. *Traité des trois imposteurs, Moïse, Jésus-Christ, Mahomet*. Ed Berg International. 2015

2) Michel Onfray. *Traité d'athéologie*. Ed GRASSET, 2005

در سال 2016 کتاب «رسالهٔ خداناباوری» را به فارسی ترجمه کردم و متن فارسی این کتاب آماده است، ولی مثل همهٔ دیگر کتابهایی که طی چندین سال گذشته بفارسی ترجمه کرده ام به دلایلی (...) و خاصه به دلیل حقوقی برای انتشار فرمت پی دی اف رایگان در اینترنت (یگانه امکان انتشار مقاله یا کتاب برای ما ایرانی ها) توفیق انتشار نداشت.

3) مراجعه شود به مقاله «راز گوانتانامو». تی یری میسان. شبکهٔ ولتر. ترجمهٔ حمید محوی.

نویسندهٔ مشهور و پر فروش، مخترع روانشناسی مثبت گرا، استاد دانشگاه پنسیلوانیا و مدیر قدیمی انجمن روانشناسی آمریکا، مارتین سلیگمن Martin Seligman در شکنجه های تجربی و آزمایشی روی زندانیان گوانتانامو نقش ناظر را به عهده داشت.

<http://www.voltairenet.org/article186208.html>



و مراجعه شود به مقاله «روانشناسی اسلامی دقیقاً چیست؟» نوشتهٔ محمد داودزاده. سایت دفتر پژوهشهای روانشناسی. کانون مطالعات صدر. 1395.07.07

4) James Darmesteter, *Le Mahdi, depuis les origines de l'Islam jusqu'à nos jours*.

5) دربارهٔ مداخلات سیاست و قدرت و بازار در جهان هنر، و خاصه تعیین خط مشی فرهنگی و هنری که سازمان سیا طی دوران جنگ سرد با به خدمت گرفتن نویسندگان و روشنفکران و هنرمندان به اروپا تحمیل کرد، کتاب بسیار ارزنده ای وجود دارد به نام «شیادی هنر معاصر. اتوپی مالی» اثر اود دو کروس (از هم اکنون مشهور به ژاندارک معاصر فرانسه). ترجمه و بررسی آثار این نویسنده مطمئناً به برنامهٔ آینده می تواند تعلق داشته باشد ولی ضروری دانستم که از هم اکنون به معرفی آن بپردازم

Aude de Kerros, L'imposture de l'art contemporain. Une Utopie Financière. Edition Groupe Eyrolles, 2016

Aude de Kerros, l'art caché (Les dissidents de l'art contemporain). Edition Groupe Eyrolles, 2013

6)Yvon Quiniou. Critique de la religion.Une imposture morale intellectuelle et politique.Editions la ville brûle, 2014 ; Page 14

رساله دربارهٔ سه شیاد

موسی، مسیح، محمد

نسخهٔ پل هانری تیری، بارون دولباخ

بخش 1

دربارهٔ خدا

1. گرچه آگاهی از حقیقت برای همهٔ انسانها از ارزش و اهمیت بی بدیلی برخوردار است، با وجود این، آنانی که از چنین امتیازی بهره مند می شوند بسیار اندکند. برخی از آنان در نبود اتکا به نفس قادر به پژوهش نیستند، برخی دیگر نمی خواهند زحمت چنین کاری را به عهده بگیرند. در نتیجه وقتی می بینیم جهان انباشته از پندارهای پوشالی و سخره آمیز است، نباید شگفت زده شویم. با آگاهی به امر که در وادی این

چَرَت و پَرستستان هیچ عاملی به اندازه نادانی برای کسب اعتبار و رواج چنین پندارهائی کارا نبوده است. و این نادانی یگانه منبع پندارهای پوشالی دربارهٔ عالم قدسی، روح و تقریباً همهٔ دیگر عناصر و موضوعاتی است که ساخت و ساز دین را تشکیل می دهد.

چگونگی خرید این کتاب : ابتدا باید بگویم که مقدمهٔ کتاب به شکل عادی و رایگان در برخی سایتهای پشتیبان نیز به رایگان منتشر می شود. در حال حاضر کتاب رساله دربارهٔ سه شیاد فقط در فرمت pdf موجود است. علاقمندان برای پرداخت بهای این کتاب الزاماً باید در پی پل PayPal حساب داشته باشند و اگر ندارند می توانند در «پی پل» حساب باز کنند که خیلی ساده، رایگان و ابزار مناسبی برای خرید در اینترنت است. پس از پرداخت بهای کتاب (3 یورو) در PayPal کتاب در فرمت pdf به آدرس ایمیل شما یعنی همان آدرسی که در PayPal به ثبت رسیده ارسال خواهد شد. ایمیل نشر گاهنامهٔ هنر و مبارزه در PayPal به شرح زیر است :

Fabrice57m@gmail.com